

دوران امامت امام هادی (ع)

پس از شهادت حضرت امام جواد (ع) به واسطه فتنه ای که معتصم نمود و توسط ام الفضل اجرا گردید زمام هدایت به امام هادی سپرده شد...



پس از شهادت حضرت امام جواد (ع) به واسطه فتنه ای که معتصم نمود و توسط ام الفضل اجرا گردید زمام هدایت به امام هادی سپرده شد.

اگر به نحوه شهادت امامان شیعه تا زمان امام دهم توجه شود این تاسف را گریزی نیست که جز امام علی (ع) و حسن بن علی (ع) که به شمشیر کین به شهادت رسیده اند اگر چه مظلومانه ، اما شهادت دیگر امامان مزورانه است. شهادت ابهام آمیز دیگر امامان به واسطه سمّ بیانگر این موضوع است که هر يك از امامان مورد توجه خاص شیعیان بوده اند و حکومت از این محوریت شدن ، وحشت داشته اند دیگر اینکه واژه شهادت همواره در میان شیعیان از تقدس ویژه ای برخوردار بوده است و حاکمان وحشت داشتند که این تقدس در مورد امامان ظهور و نمود یافته . به همین دلیل اگر به نحوه شهادت دیگر امامان توجه کنیم اکثر آنان به واسطه سمّ به شهادت رسیده اند.

امام هادی (ع) در محلی به نام (صربا) در حوالی مدینه شهر پیامبر در نیمه ماه ذی الحجه 212 هـ ق جهان را به وجود خویش آراست البته اقوال دیگری نیز در مورد تاریخ ولادت ایشان نقل گردیده که مشهورتر همان است که ذکر شد . علی بن محمد (ع) شش ساله بود که مامون از دنیا رفت و معتصم برادر وی زمام امور را به دست گرفت. قابل ذکر است که شهادت امام رضا (ع) در سال 203 هـ ق واقع شد و پس از شهادت امام رضا (ع) امام جواد (ع) مدت 14 سال از امامت خویش را دوران مامون گذرانده است.

سال تولد علی بن محمد هادی (ع) مقارن با لشکر کشی اعراب آفریقایی مسلمان به جزایر (سیسیل) بود . سیسیل در آن هنگام تحت حکومت روم شرقی اداره میشد اما حاکم آنجا (اومینوس) که به توطئه رومیان در مورد قتل خویش پی برده بود از مسلمانان کمک خواست و مسلمانان به کمک وی آمدند. حضور مسلمانان در (سیسیل) باعث شد که آنان متوجه ایتالیا شد و برجنوب ایتالیا مسلط شدند و تا پشت دروازه روم پیش رفتند و دو کلیسای (پطرس) (بولس) را فتح کردند.

این روزگار یعنی اوایل قرن سوم هجری اوج پیشرفت مسلمانان و کشورگشایی سر داران اسلام است. اگر چه اقتدار حکام اسلامی در بیرون از مرزها به ایجاد تمدن بزرگ اسلامی انجامید که باعث شکوه و قدرت مسلمانان گردیده است و این دوران ، خفقان قرون وسطی در اروپا است ، اما در درون مرزهای اسلامی حکام از حقیقت اسلام فاصله گرفته بودند و دین داران حقیقی مجال حرکت و هدایت مردم را نداشتند .

موضع امامان شیعه

امامان شیعه به سه شیوه برای بازگشت به حقیقت اسلام و سنت پیامبر اقدام نمودند.

الف) تشکیل حکومت اسلامی

ب) ایجاد انقلاب و دگرگونی

ج) تقویت حرکت‌های اسلامی:

1- هدایت مردم و تقویت جنبش‌های مردمی

2- نزدیکی به خلفا و تاثیر گذاری بر آنان برای ایجاد محیطی مناسب جهت مبارزه با حرکت‌های انحرافی و مهیا سازی زمینه های پذیرش عدالت و معنویت.

در در دوره ای از دوران امامت امامان دوازدهگانه مجالی دست داد تا مردم اقبال به خلافت امام نشان دادند و ایشان را به پذیرش خلافت و حکومت ترغیب نمودند.

امام علی (ع) به اصرار امت خلافت مسلمین را به دست گرفت و جامعه اسلامی را بر اساس قرآن و سنت و با معیار عدالت ترسیم نمود . حکومت عملی علی (ع) الگویی مناسب تاریخی از نوع حکومت اسلامی است.

از سوی دیگر گسترش فساد و زندگی در باری و گریز از عدالت خواهی امام حسین (ع) را به قیام و ایجاد انقلاب تشویق کرد و امام برای اصلاح امت و حکومت دست به قبضه شمشیر برد تا انحراف پیش آمده در اداره حکومت را اصلاح و صلاح برساند .

به تعبیر بسیاری از نظریه پردازان استحاله ارزش ها نقطه عطف و شاید مهمترین وجه مشخصه يك انقلاب است و به عقیده (آرنت) با وقوع انقلاب سیر تاریخ ناگهان از نو آغاز میشود و داستانی کاملا جدید که هیچ گاه گفته یا دانسته نشده به زودی آشکار می گردد.

(دیانیوس) انقلاب را بمثابة يك تحول جامع وبنیادین در اسطوره مسلط نظم اجتماعی می شناسد .

اگر این تعاریف را در مورد انقلاب صادق بدانیم ، قیام حسین بن علی (ع) را علیه حکومت یزید باید يك انقلاب نامید انقلابی که بازگشت به هویت پیشین اسلام بود.

در واقع پس از انقلاب حسین بن علی تا زمان امام رضا (ع) جهت گیری دیگر امامان تقویت مفاهیم وارزشهای قیام امام حسین (ع) وگسترش این تفکر بوده است.

قبول ولایت عهدی امام رضا (ع) آغاز شکل گیری استراتژی جدید تقابل است و حکومت و تکامل جنبشهای فکری و سیاسی و اجتماعی شیعیان را نوید می داد. امام رضا (ع) با قبول ولایت عهدی تا مرکز خلافت نفوذ کرد و زمینه ایجاد شکاف در بدنه حکومت را فراهم آورد.

حتی خویشاوندی امامان با خلفا نیز نه از روی استیصال وگردن نهادن به جبر آنان بلکه استفاده استراتژیک از مقاصد حکام و خلفا علیه خود آنان بوده است.

دوران پس از امامت امام رضا (ع) دوران بلوغ سیاسی ، اجتماعی جنبشهای اسلامی و تعمیق حرکتها و اصلاحی است.

امام هادی (ع) بر اساس خط مبارزاتی نفوذ که از زمان امام کاظم (ع) آغاز شد و توسط امام هشتم و امام نهم (ع) تداوم یافته بود در يك اقدام چند منظوره فراخوان خلیفه را برای حضور در پادگان نظامی پذیرفته و در آنجا سکنی گزید امام در پذیرش این امر اهداف چندی را تعقیب می نمود که از آن جمله :

- 1- حضور و نفوذ در پادگان دشمن و استحاله و جذب نیروهای مخالف.
- 2- سرگرم سازی و غافلگیری دشمن و مصونیت بخشی فعالان و فعالیتها سیاسی.

بنا براین محور اصلی حرکت و فعالیت امام هادی بر اساس طرح گذر به عصر غیبت ، تعمیق و تعمیم شبکه ارتباطی و گسترش تشکیلات خودگردان در ولایات اسلامی است.

اسناد و مدارک تاریخی نشان میدهد که امام منطقه وسیعی از قلمرو تحت نفوذ اسلام حد فاصل ایران تا مصر و عراق تا یمن را به چند ایالت بزرگ تقسیم نموده و هر ایالتی را نیز به حوزه های کوچکتر و برای هر ایالتی يك وکیل و نماینده از سوی خود که در حکم رئیس تشکیلات خود گردان کاربری داشته گزینش و منصوب نمود و بدین ترتیب به نوعی از سازماندهی غیر رسمی امت قیام و اقدام کرده است . محمد بن عیسی می نویسد امام هادی (ع) به موالی بغداد ، مداین و اهالی بین النهرین و توابع آن نامه ای بدین گونه نوشت ، من منصب علی بن الحسن بن عبد ربه و وکلای قبلی خود را به ابو علی بن راشد واگذار کردم.

فرمانبری او چون اطاعت از من لازم است و نافرمانی او همانند نافرمانی از من است.

این قیام و اقدام و انجام این مهم اولاً : نماد نبوغ مدیریت و میزان محبوبیت امام و ثانیاً: نمای بلوغ فکری و آمادگی سیاسی ، اجتماعی مردم بود.

همانطور که گذشت دوران خلافت هارون الرشید که ، برمکیان نیز نفوذ شدیدی در آن داشتند و اوج اقتدار حکومت عباسیان بود در سال 193 هـ با مرگ هارون رو به تزلزل نهاد.

دوران امامت امام هادی (ع) دوران افول سیاسی عباسیان و تزلزل نهادهای حکومتی بود . تغییر سریع فرمانروایان و حاکمان یکی از نشانه های نا پایداری نهادهای سیاسی و اجتماعی و ناپایداری نهادهای حاکم زمینه مناسب برای پیدایش جنبشهای سیاسی ، اجتماعی و اقدام علیه حکومت را فراهم می نماید.

با استبداد هارون الرشید کمر خلافت عباسیان شکست و دستگاه خلافت رو به ضعف نهاد .

در مدت سی و سه سال امامت امام دهم حدود شش خلیفه جا به جا شد که این نکته نقطه بروز ضعف دستگاه خلافت است .

مشاهده ضعف در نهاد حکومت زمینه بروز شکاف دولت و ملت را ایجاد نمود و در چنین محیط اجتماعی شورشها و جنبشهای مسلحانه شکل گرفتند که طبق يك اصل روانشناسانه زورگوئی ، استبداد و انحراف از مسیر فطرت و عدالت و تحقیر ارزشها و اصالتها و انسانی انفجار می آورد .

بر اساس نقل منابع تاریخی مورخان همزمان با دوره رهبری امام هادی (ع) حدود بیست جنبش مسلحانه ثبت کرده اند که بارویکرد اصلاحی نهاد قدرت و نظام خلافت را نشانه رفته و هدف قرار داده اند . ارتباط در عرصه هدایت مردم از طریق فعالیتها و مذهب و انجام فرایض شرعی میسر گردید.

امام به شیوه پدر بزرگوارش امام جواد (ع) که این نظام را بنیان نهاد از شاگردان و پیروان خالص خود برای انجام فرایض و رساندن پیام و شکل دهی جنبشها استفاده می نمودند.

امور وکالت در دو قسمت علمی و مالی بود افراد به دستور امام حقوق مالی خود را به وکلا پرداخت می نمودند و آنها یا اموال مزبور را به وکلای اصلی امام در بغداد و سامرا تحویل می دادند و یا به اجازه ایشان به مصرف می رساندند.

ارسال پرسشها و گرفتن پاسخ هم به عهده وکلا بود وکلای امام در بغداد ، کوفه ، قم ، نیشابور ، یمن ، و مصر مستقر بودند.

با توجه به این نظام شیعیان بسیاری از مناطق مختلف بخصوص ایران با ائمه در ارتباط بودند .

در بخش علمی نیز روایات بسیاری در مسایل کلامی از امام وارد شده و به ویژه در اصلاح اندیشه های کلامی شیعه مؤثر بوده است ادعیه فراوانی نیز از آن حضرت به جا مانده است که مشتمل بر معارف الهی و شناخت حقیقت توحید است که در واقع این متون نوعی دین شناسی عرفانی و اعتقادی شیعه می باشد.

خلفای عصر امام هادی (ع)

در عصر امام دهم شش خلیفه عباسی جا بجا شدند که عبارتند از:

1- معتصم عباسی (220 تا 227)

2- واثق (227 تا 233)

3- متوکل (232 تا 248)

4- منتصر (6 ماه)

5- مستعین (248 تا 252)

6- معتز (252 تا 254)

وضعیت اجتماعی سیاسی و موقعیت امام و شیعیان در دوره هر یک از خلفا.

خلافت معتصم و تداوم شورش‌های نژادی

پس از مرگ مأمون معتصم زمام امور را به دست گرفت و سیاست‌های مأمون را ادامه داد و علویان را به بهانه‌های واهی مانند نپوشیدن لباسی سیاه تا آخر عمر زندانی کرد.

از حوادث حایز اهمیت دوران معتصم می‌توان به شورش (بابک خرم‌دین) اشاره کرد. نخله خرم دینه به تناسخ ارواح اعتقاد داشته‌اند.

بابک خرم دین در منطقه آذربایجان سر به شورش برداشت در این شورش که در دوران معتصم عباسی در طول سال‌های 217 تا 220 اوج گرفت و قدرت خرم دینیان فزونی یافت و دامنه آن تا اصفهان وری و همدان کشیده شد.

همچنین در سال 224 مازیار حاکم طبرستان بر خلیفه شورید که در سال 226 کشته شد معتصم نیز در سال 227 پس از هشتاد سال و هشت ماه از دنیا رفت.

واثق خلیفه بی تدبیر

پس از درگذشت معتصم، واثق فرزند وی به خلافت رسید، واثق فردی بی کفایت و دائم الخمر و پرخور بود و در مورد امور مملکت داری کمتر می‌دانست. از مسایل اجتماعی آگاهی چندانی نداشت به همین دلیل رفتارش، با علویان سخت نبود و آل ابی طالب در زمان او در سامرا گرد آمدند و تا حدودی در آسایش به سر بردند و به فعالیت‌های خود انسجام بیشتری بخشیدند.

واثق نیز چون مأمون و معتصم به اندیشه‌های معتزلی علاقه مند بود.

متوکل نماد دشمنی با اهل بیت (ع)

متوکل عباسی که نام اصلیش جعفر بود و دهمین خلیفه عباسی و برادر واثق است. در روزگار وی اوضاع عباسیان با گذشته تفاوت بسیار کرد یکی از این تفاوتها نفوذ غلامان ترک در دستگاه خلافت بود که از زمان معتصم آغاز شده بود.

نفوذ بیگانگان در دستگاه خلافت مسبوق به سابقه است.

و در برابر هارون الرشید خاندان برمکیان که از تبار ایرانیان بودند نفوذ بسیار داشتند به گونه‌ای که هارون الرشید یحیی برمکی را پدر خطاب می‌کرد و دامنه این نفوذ تا دوران مأمون ادامه یافت.

اما تفاوت ایرانیان با ترکها در این بود که ایرانیان بیشتر شخصیت فکری داشتند و آنان شخصیت نظامی.

(اشناس) یکی از سرداران ترک که حاکم مصر شده بود چنان قدرتی داشت که نام وی در کنار نام خلیفه در خطبه نماز جمعه و نیز بر روی سکه‌ها می‌آمد.

مادر خود معتصم نیز به نام (ماورده) از ترکان بود. البته این آمیختگی با غیر اعراب ریشه در تفکر عباسیان دارد که معتقد بودند غیر عرب نیز چون عرب باید از همه چیز برخوردار باشند.

معتصم شهر سامرا را تاسیس کرد و مرکز خلافت قرار داد که در دوران متوکل این امر پایدار ماند.

متوکل از جهت دیگری نیز با خلفای پیش از خود متفاوت بود و با آنان سخت دشمنی داشت.

همانطور که گذشت سه خلیفه پیشین بیشتر گرایش‌های معتزلی داشتند اما متوکل تحت تاثیر سنیان افراطی بود و آنان کاملاً بر وی چیره شده بودند و وی جانب علمای چون احمد بن حنبل که رئیس طایفه اهل حدیث بود را گرفت.

متوکل با نقل خوابها و رؤیاهایی ساختگی مردم را به پیروی از (محمد بن اویس شافعی) که در زمان او در گذشته بود تشویق میکرد و بدین ترتیب می‌خواست مردم را از توجه به ائمه علیهم السلام بازدارد، و در سال 236 هـ دستور داد مقبره سرور شهیدان حسین (ع) و بناهای اطراف آنرا ویران سازند و مردم را از زیارت آن تربت پاک بازدارند.

متوکل می‌ترسید قبر امام حسین (ع) پایگاهی علیه او گردد و شهادت و مبارزه آن حضرت الهام بخش حرکت و قیام مردم در برابر ستم‌های در بار خلافت شود. اما شیعیان و دوستان سرور شهیدان در هیچ شرایطی از زیارت آن تربت پاک باز نایستادند، و حتی نقل شده که متوکل هفده بار قبر آن حضرت را خراب کرد و زائران را تهدیدها نمود، و دو پاسگاه مراقبت در اطراف قبر قرار داد. ولی

با همه این جنایات نتوانست مردم را از زیارت سرور شهیدان بازدارد؛ زائران انواع صدمات و شکنجه‌ها حتی قطع دست خویش را تحمل می‌کردند و باز به زیارت می‌آمدند.

پس از قتل متوکل دوباره شیعیان با همکاری علویان قبر امام حسین (ع) را باز سازی کردند.

متوکل برای خاموش کردن هر صدای اعتراض و مخالفتی از هیچ جنایتی دریغ نمی‌ورزید و علما و شعرا و گروه‌های دیگری را که تن به سازش و همکاری با وی را نمی‌دادند به شدت سرکوب می‌کرد و به فجیع‌ترین صورت به قتل می‌رساند.

(ابن سکیت) شاعر وادیب نام آور شیعی که در ادبیات عرب او را امام می‌نامیدند آموزگار فرزندان متوکل بود روزی متوکل با اشاره به

دو فرزند خود (معتز) و (مؤید) از ابن سکیت پرسید این دو نزد تو محبوب ترند یا (حسن) و (حسین) ؟
ابن سکیت بلا فاصله پاسخ داد : قنبر غلام امیر مؤمنان از تو و دو فرزندت بهتر است ، متوکل چون خرس زخم دیده بر آشوفت و فرمان داد زبانش را از پشت سرش بیرون بکشند ، و بدین ترتیب آن نماد شجاعت و شرف در 58 سالگی به شهادت رسید. متوکل در حیف و میل بیت المال مسلمانان نیز چون سایر خلیفگان دستي گشاده و ولخرج داشت چنانکه در تاریخ زندگی او می نویسند کاخهای گوناگونی بنا نمود تنها برای بنای برج متوکل که هم اکنون نیز در سامرا بر جاست یک میلیون و هفتصد هزار دینار طلا خرج کرد. متوکل در سال 243 هـ امام را محترمانه از مدینه به سامرا تبعید کرد ،
و آن گرامی را در سامرا در کنار اردوگاه نظامی خویش جای داد ، و امام تا پایان عمر یعنی تا سال 254 هـ در همان محل اقامت داشت .
و او همواره امام را تحت مراقبت شدید خود نگهداشت ، و خلفای پس از او نیز یکی پس از دیگری آن بزرگوار را زیر نظر داشتند تا آنگاه که به شهادت رسید.

مدینه النبی مأوی امام

امام هادی (ع) در زادگاه خود و پدرانش " مدینه " همانند اجداد گرامی خویش به گسترش علم و دانش ، بهسازی اخلاق مردم و تربیت آنان طبق فرهنگ آداب اسلامی و تعلیم علوم مختلف مشغول بودند آن حضرت مسجد النبی (ص) را به صورت پایگاه عظیم علمی فعال نمود و علما ، فقها ، و راویان حدیث صدف وار او را احاطه کرده از معرفت زلال دانش بیکران و بی پایان آنحضرت سیراب و بهره مند می شدند. حضرت نه تنها سرچشمه و منبع اصیل حیات علمی و فکری مدینه بود بلکه یگانه پناهگاه و پیشخوانه اقتصادی اهل علم و فقرا و محتاجان به شمار می رفتند. کمکها و فعالیتها و مساعدتهای امام (ع) نسبت به مردم مدینه منحصر به امور مالی نمی گردید بلکه آن حضرت در تمام شؤون زندگی و فراز و نشیبهای آن یاور محرومان و مستضعفان جامعه بودند ؛ در شادی و غم همگام و همدل با آنان حرکت می کردند، بیماران را عیادت ، مردگان را تشییع ، بیوگان و یتیمان را سرپرستی ، و همگان اعم از کوچک و بزرگ در شعاع مهر و عطوفت آن حضرت مشمول عنایت قرار می گرفتند چنین منشی موجب گشته بود حضرت در اعماق جان عامه مردم نفوذ کرده و قلوب آنان را مسخر خود ساخته و اهل مدینه با تمام وجود امام را دوست بدارند و شیفته آن آفتاب هدایت گردند .
در متون تاریخی به شکل مشخص ، به خدمات و فعالیتهای فرهنگی ، سیاسی و اجتماعی امام هادی(ع) .
در مدینه تصریح نگردیده است ولی از شواهد تاریخی و گفتگوهای آن حضرت با افراد میتوان نمای از تلاشهای آن حضرت به تصویر کشید:

1- ارتباط مداوم دانش دوستان و علاقه مندان به خاندان پیامبر (ص) با امام و آمد و رفت چهره های سر شناس و نمایندگان مردم از راههای دور و نزدیک به خاندان حضرت که مولف عقیده الشیعه به نقل از ائمتنا می نویسد: گروهی زیادی از شهرهای شیعه نشین همچون عراق، ایران و مصر، برای استفاده از محضر او بسوی مدینه می شتافتند و کسب فیض می نمودند.
2- سعایت از امام (ع) : عبد الله بن محمد امام جماعت و سرپرست امور نظامی مدینه از طرف متوکل بود. او یکی از پلیدترین ، تنگ نظرترین و پست ترین افرادی بشمار می رفت که مدینه تا آن روز به خود دیده بود و تعهد و به هیچ اصول دینی و اخلاقی پایبند نبود . عبد الله از موقعیت ممتاز امام و علاقه مردم به ایشان تنگدل بود و تحمل مشاهده فضائل امام را نداشت و نمی توانست ناظر درخشش نور امامت در خطه حجاز و در میان محافل اسلامی باشد ، لذا نیرنگ پلید اندیشید و نامه ای به متوکل نوشت که در آن نامه بر چند موضوع تاکید کرد که این موضوعهای مطروحه از سوی وی گویا نفوذ و همدلی حضرت با اقشار مختلف مردم است.
الف: گرد آمدن توده مردم در اطراف امام و همبستگی با ایشان برای حکومت خطری جدی است.
ب- اموال و هدایای سنگین از نقاط مختلف جهان اسلام به امام می رسد و می تواند زمینه مناسبی جهت خرید سلاح و قیام علیه حکومت بنی عباس بشمار رود.
ج- بعید نیست که امام دست به شورش بنیان کن برای واژگون ساختن حکومت بزند.
3- ترتیب اثر دادن متوکل :

متوکل پس از خواندن نامه و گزارشات رسیده بشدت هراسناک شد و اطرافیان خود را از آنچه که در آستانه وقوع بود با خبر ساخت و در صدد بر آمد قبل از آنکه قدرت و توان امام افزایش یابد و او نتواند شورش را کنترل کند ، ایشان را دستگیر و تبعید و تحت نظر قرار دهد.
4- مکاتبه و شکل مکاتبه متوکل با امام (ع) و نحوه برخورد او با آن حضرت در نامه و نیز انتخاب یکی از فرماندهان نظامی همراه سیصد سرباز برای انتقال امام (ع) به سامرا.

نامه متوکل به امام (ع) : " اما بعد : امیر المؤمنین (متوکل !) قدر شما را می داند و حق خویشی را بجا می آورد و حق شما را رعایت می کند و آنچه را خداوند بپسندد درباره شما و اهل بیت شما انجام می دهد ، عزت شما و اهل بیت را خواهان است و ایمنی شما را مد نظر قرار می دهد و وظیفه خود را درباره شما انجام می دهد تا رضایت پروردگار حاصل گردد.
از آنجا که امیر المؤمنین ! صداقت و برائت شما را می داند و نسبت به سوء رفتار عبد الله بن محمد آگاه می باشد و سوء نیت او درباره شما آشکار شده است و نسبت به شما بی احترامی کرده است او را از مناصب امامت جماعت و امور جنگ بر کنار ساخته و محمد بن فضل را بجای او گمارده است و به او دستور داده است تا حقوق شما را کاملاً رعایت کند و دستورات شما را انجام دهد و حاجات شما را برآورده سازد و با صوابدید شما و نظر شما به خداوند و امیر المؤمنین .

امیر المؤمنین مشتاق تازه کردن دیدار و گفتگوی با شماست پس اگر خواهان دیدار او و اقامت در کنارش هستی هر وقت خواستی تو و هر یک از افراد و خانواده ات که دوست داری براه افتاده با آرامش و به هرگونه که تمایل داشته باشی و هر وقت بخواهی در میان راه توقف کنی و باربندی به سوی ما حرکت کن و اگر دوست داشته باشی یحیی بن هرثمه مولای امیر المؤمنین و همراهان و سپاهیانش را

دستور داده ام که با شما و در معیت شما حرکت کنند و اطاعت شما را بر آنان واجب داشته ام . بهر حال تصمیم با شماست از خدا خیر خواهی کن و به قصد دیدار امیر المؤمنین ! حرکت نما . و بدان که هیچیک از برادران ، خاصان ، فرزندان و اهل بیت امیر المؤمنین محبوب تر ، والا مقام تر ، خوش محضرتر و مورد اعتمادتر از تو نزد او نیست و تو را بر همه آنان مقدم می دارد و بر تو مهربانتر و نیک اندیشتر است السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

این نامه را ابراهیم بن عباس در ماه جمادی الآخره سال 243 هـ نگاشت " . الارشاد ، ص 375-376

5- وحشت و اضطراب اهل مدینه : وقتی که یحیی بن هرثمه وارد مدینه شد مردم از ماموریت یحیی آگاه شدند ، هراسان گردیدند که مبادا متوکل قصد سوئی به پناهگاه و پیشوای شان داشته باشد زیرا امام (ع) را بشدت دوست می داشتند و عالمان از علم و فقیران از صلح اش بهره مند می شدند و او را اسلام مجسم می دیدند که کمترین گرایش به دنیا ندارد. (مرآة الزمان ج 9 ص 553)

6- آگاه ساختن افراد از برخی جریانات سیاسی ، خیران اسبابی می گوید: " در مدینه خدمت علی بن محمد رسیدم ، پرسید : از واثق چه خبر ؟ جانم به فدایت در کمال سلامتی است ، من به تازگی یعنی دو روز است از او جدا شده ام و او در سلامتی کامل بود . مردم می گویند که او مرده است . عرض کردم من تازه او را دیده ام . مردم می گویند که او در گذشته است . وقتی امام فرمود : مردم می گویند . فهمیدم که مقصود از مردم خود آن حضرت است . پس امام (ع) پرسید : متوکل در چه وضعی بود ؟ وقتی من آمدم او در بدترین وضع در زندان بود . او هم اکنون زمامدار است . ابن زبای (محمد بن عبد الله زبای) وزیر واثق چه می کرد ؟ مردم فرمانبر او هستند و فرمان فرمان او هست . این مقام برای او شوم است و دچار نکبت خواهد شد . امام (ع) لحظاتی سکوت کرد سپس فرمود : ای خیران ! ناگزیر مقررات و دستورات الهی باید اجرا شود . واثق مرد و متوکل در جای او نشست و ابن زبای کشته شد . عرض کردم : فدایت شوم ، چه زمان ؟ فرمود : شش روز پس از بیرون آمدن تو از سامرا . (اعلام الوری ، 341) (الارشاد ص 329) .

نکاتی در مورد این گفتگو

الف- این فراز تاریخی بیانگر نحوه برخورد و تاکتیکهای سیاسی امام (ع) در برابر جریانهای سیاسی روزاست . سؤال آن حضرت از وضعیت حکمران و وزیر او و نیز خلیفه آینده آن هم از شخصی که با مسائل سیاسی آشنایی کامل داشته و با افراد مورد سؤال ارتباط نزدیک دارد نشانگر این است که امام (ع) هر چند در مدینه و دور از پایتخت است ، ولی اوضاع و جریانات سیاسی حکومت را کاملا تحت نظر داشته و از آخرین تحولات مطلع است .

ب- امام (ع) خبر مرگ واثق را در آغاز از قول مردم (مدینه) نقل کرد تا جلوهگرگونه خطر احتمالی را بگیرد . ولی هنگامی که در طرف آمادگی لازم را به وجود آور و احساس کرد این خبر جز از ناحیه امام (ع) و علم امامت امکان ندارد با این سرعت به مدینه رسیده باشد ، موضوع را به صورت قطعی تشریح کرد .

ج- امام (ع) در این گفتگو به صرف بازگو کردن حادثه به عنوان یک خبر بسنده نکرد ، بلکه آن را در چهارچوب قدرت و علم و حاکمیت و فرمان خداوند دانست و با بیان ظریف و جالبی به یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی اشاره کرد و در حقیقت ذلت و نکبت متوجه به سردمداران عباسی را معلول جنایات و ستمگریهای آنان دانست .

این بیان هشداري به سردمداران آینده عباسی بود که چنانچه آنان نیز روش نیاکان خود را دنبال کنند به سرنوشت ایشان دچار خواهند گشت .

7- موقعیت امام (ع) با بغای بزرگ یکی از افسران ارشد و منتفذ حکومت عباسی .

درباریان فرماندهان و سرداران نظامی دستگاه خلافت عباسی همچون اربابان نشان پایبند و دلبسته به حکومت و فرمانروایی بوده و نسبت به علویان به ویژه امامان (ع) دشمنی و کینه خاصی داشتند ، از اینرو پیشوایان دین به همان نسبت که خود را از حکمرانان دورنگذاشته و در برخورد با آنان احتیاط لازم را معمول می داشتند ، نسبت به وابستگان حکومت نیز این روش را پی می گرفتند . ولی در مواردی که زمینه را مساعد می دیدند سعی می کردند به بهانه ای با ایشان تماس گرفته و آنان را به مسیر حق رهنمون سازند و یا دست کم از وجود آنها برای رفع مشکلات شیعیان استفاده کنند . برخورد امام هادی (ع) با بغای بزرگ در مدینه نمونه ه ای از این برخوردها است پیش از بیان دیدار امام (ع) با بغا به پاره ای از اظهار نظر مورخان درباره این سردار بزرگ ترك اشاره می کنیم تا به اهمیت و موقعیت برخورد امام (ع) با او پی ببریم . مسعودی می نویسد: و در میان ترکها بغا پایبند به دین بود و نسبت به علویان مهربانی و خوشرفتاری می کرد . (مروج الذهب ص 75) .

سپس از قول خود او داستانی راجع به مهربانی وی نسبت به یکی از علویان نقل می کند که خلاصه آن چنین است :

معتصم بر یکی از علویان خشم گرفت و به من دستور داد تا او را در میان حیوانات درنده بیندازم تا طعمه درندگان گردد . ولی من تحت تاثیر دعاها و سخنان او قرار گرفتم و از این کار منصرف شدم و او را آزاد کردم و تعهد گرفتم تا معتصم زنده است خود را نشان ندهد . (مروج الذهب ج 4 ص 76) .

سپس به خوابی که دیده اشاره می کند و می گوید : در خواب به حضور پیامبر(ص) رسیدم ، فرمود : ای بغا ! تو نسبت به فردی از امت من مهربانی کردی . او درباره تو دعایی کرد که به اجابت رسید . عرض کردم ای رسول خدا! از پروردگارت بخواه که عمر مرا تا 95 سال طولانی کند . پیامبر(ص) دعا کرد .

مردی در کنار رسول خدا بود او نیز برای من دعا کرد و گفت : خدایا او را از آفت و بلا حفظ کن .

به او گفتم : تو کیستی ؟ گفت : علی بن ابیطالب (ع) . از خواب بیدار شدم در حالیکه نام علی بن ابیطالب (ع) بر زبانم جاری بود

مورخان مي نويسند مدينه سپاهي را براي سرکوبي شورشيان (بني سليم در سال 230) بسپج کرد ولي از آنان شکست خورد . واثق ناچار ((بغاي کبير)) را با نيروي انبوهي براي سرکوب شورشگران فرستاد .
بغا وارد مدينه شد و با شورشيان جنگيد عده اي از آنان را کشت و گروهي را به اسارت گرفت , بقيه نيز پراکنده شدند . (الکامل في التاريخ ابن اثير ج 7 ص 12 الي 13) .

ابوهاشم جعفري مي گويد هنگامي که بغا با سپاهي وارد مدينه شد تا به نبرد اعراب شورشي برود امام هادي (ع) به ما فرمود : با من بيرون آييد تا برويم و ببينيم اين سردار ترك چگونه نيروهاي خود را براي سرکوبي شورشگران آماده و مجهز کرده است . ما به بيرون رفتيم و بر سرراه ايستاديم سپاهيان بغا از جلو ما گذشتند هنگامي که بغا دربرابر ما قرار گرفت امام (ع) با او به زبان ترکي سخن گفت . او از اسب فرود آمد و بر پاي مرکب امام (ع) بوسه زد .

من از اين منظره شگفت زده شدم و بغا را سوگند دادم و به او گفتم : امام (ع) به تو چه فرمود : به بغا پرسيد آيا اين فرد پيغمبر است ؟ گفتم : نه . گفت : او مرا به اسمي خواند که در کوچکي در بلاد ترك بدان خوانده مي شدم و تا کنون کسي از آن آگاهي نداشت . (اعلام الورا ص 343)

تاريخ از گفتگوهائي که بين امام (ع) و بغا همچنين بين ياران ان حضرت و بغا به احتمال صورت گرفت سخني به ميان نياورده است .

آن چه از اين گفتگو به دست مي آيد : دو نکته مهم است :

1- روشي عملي امام (ع) است در برخورد با اين جريان در شرايطي که احساسات در اثر عارت و کشتار شورشيان جريحه دار شده بود و مردم از دفع فتنه آنان ناتوان مانده بودند . امام (ع) براي ديدار فرمانده مقتدر ترك و لشگريان او با يارانش به بيرون مدينه رفت و با اين کار هم بر دلهاي جريحه دار و داغديده مردم مرحم نهاد و هم به عنوان رهبر و پيشواي مردم مدينه فرمانده ترك را بر ماموريتش تشويق و ترغيب کرد .

2- نتيجه مهم اين ديدار بغا که از پيش متمايل به خاندان پيامبر (ص) بود در اين ديدار آنچنان تحت تاثير رفتار و سخنان امام (ع) قرار گرفت و شيفته آن حضرت شد که در محضر او به خاک افتاد و بر پاي مرکبش بوسه زد .

از مدينه تا سامرا

احضار امام (ع) از مدينه

سبط بن جوزي در تذکره الخواص از قول دانشمندان سیره نويس مي نويسد : متوکل چون کينه علي(ع) و فرزندانش را در دل داشت واز سويي به جاگاه علي بن محمد در مدينه وگرايش مردمان به سوي اوآگاهي داشت ، آن حضرت را از مدينه به طرف بغداد حرکت داد . او يحيي بن هرثمه را فراخواند و به وي گفت : به مدينه عزيمت کن ودر حال او تامل نما و به سوي ما روانه نما . يحيي گويد : در پي دستور متوکل به مدينه رفتم چون به آن شهر وارد شدم فرياد و غوغائي از مردم به پا خاست که تا آن روز چنين شور و غوغائي نشنیده بودم ، آنان بر جان علي بن محمد نگران بودند چرا که وي در حق آنان نيكوبي مي کرد و همواره ملازم مسجد بود ودر دل گرايش به دنيا نداشت . من نيز مردم را تسكين دادم وبراي آنها قسم ياد کردم که درباره علي بن محمد به کار ناخوشايندي مامور نشده ام و هيچ نگراني بر او نيست . سپس خانه آن حضرت را بازرسي کردم ودر آن جز قرآن و کتابهاي علمي چيزي نيافتم . پس آن حضرت در ديدگانم بزرگ جلوه کرد و خود عهده دار خدمتش شدم و امکانات زندگي او را نيكو گرداندم .
در اثبات الوصيه ، مسعودي مي نويسد : بريجه عباسي امام جماعت در مدينه نامه اي به متوکل نگاشت ودر آن گفت :
اگر به حرمين نياز داري ، علي بن محمد(ع) را از آنها بيرون ران که او مردم را به خود مي خواند وعده بسياري با او بيعت کرده اند :
بريجه نامه هاي پيا پي در اين باره به متوکل نوشت .

شيخ مفيد در ارشاد گويد: انگيزه حرکت ابو الحسن (ع) به مدينه آن بود که عبد الله بن محمد در شهر مدينه به عنوان متصدي جنگ وامامت جماعت برگزيده شد . وي از آن حضرت نزد متوکل بد گويي مي کرد وانديشه آزار واذيت امام را در سر داشت . لذا چون ابو الحسن از سعادت عبد الله بن محمد در نزد متوکل آگاه شد ، نامه اي به خليفه نوشت ودر آن از دروغ بافيهاي عبدالله بن محمد ياد کرد.

متوکل دستور داد تا پاسخ نامه آن حضرت را بنويسد و او را به آوردن به سامرا دعوت کنند و دستور داد که در گفتار و کردار به خوبي با آن حضرت رفتار کنند .

چون نامه به دست ابو الحسن (ع) رسيد ، آماده سفر شد ويحيي بن هرثمه نيز آن حضرت را همراهي کرد .

مسعودي گويد : بريجه نيز براي مشايعت امام (ع) آمد . چون به قسمتي ازراه رسيدند بريجه به آن حضرت گفت :

من خوب مي دانم که تو آگاهي که علت بردن تو از مدينه به بغداد به خاطر من است وسوگندهاي استوار ومؤکد ياد مي کنم که اگر از من به امير مؤمنان با يکي از خواص او شکايت بري نخلستان تو را ويران مي کنم ودوستداران وهواخاهانت را مي کشم وچشمه هاي کشتزارت را خشک مي کنم وچنين وچنان مي کنم . پس ابو الحسن (ع) در پاسخ او فرمود : نزديک ترين شکايت من از تو ، شب پيش در پيشگاه الهي بود .

ومن چنان نيستم که شکايت تو پيش خدا برم وانگاه از او به بندگانش متوجه شوم واز تو پيش آنان شکوه کنم . بريجه باشنيدن اين سخن بر پاي امام هادي(ع) فرو افتاد وزاري کرد واز آن حضرت طلب بخشش کرد . امام هم به او فرمود : من از تو در گذشتم ، واز آنجا حرکت کرد تا به بغداد رسيد . مسعودي گويد : اسحاق بن ابراهيم وهمه اميران به استقبال آن حضرت آمدند . سبط بن جوزي

می نویسد: یحیی گفت: چون به بغداد وارد شدم ابتدا به دیدار اسحاق بن ابراهیم طاهری، والی بغداد، رفتم. اسحاق به من گفت: ای یحیی! این مرد، زاده رسول خدا (ص) است و متوکل را هم تو خوب می شناسی اگر وی را بر ضد علی بن محمد به شورانی او را می کشد و آنگاه رسول خدا (ص) در روز قیامت خصم تو خواهد بود.

من در پاسخش گفتم: به خدا قسم از او جز کردار نیک و زیبا ندیدم. سپس به سوی "سر من رای" رفتم و در آغاز با وصیف ترکی ملاقات کرده او را از آمدن علی بن محمد آگاه ساختم.

وصیف به من گفت: به خدا سوگند اگر یک موی از سر آن امام کم شود آن را جز از تو نخواهم. من از سخن او در شگفت شدم و چگونه سخن او با قول اسحاق یکی بود. چون نزد متوکل رفتم از من درباره علی بن محمد پرسید: من نیز از خوش طینتی و سلامت طریقت و ورع و زهد وی به او گزارش دادم و گفتم: خانه اش را در مدینه نیز بازرسی کردم و جز قرآن و کتابهای علمی در آن نیافتم و مردم مدینه بر او نگران بودند، پس متوکل آن حضرت را مورد اکرام قرار داد و جایزه ای نیکو به وی اعطا کرد.

مسعودی نوشته است: چون امام هادی (ع) به سرمن رای، رفت همه اصحاب و یاران متوکل او را استقبال کردند. حتی متوکل نیز به نزد حضرت رفت و او را مورد اکرام و تعظیم قرار داد.

سپس امام (ع) از آنجا به خانه ای که برایش مهیا کرده بودند رفت. شیخ مفید گوید: یحیی بن هرثمه در رکاب آن حضرت روان شد تا به سرمن رای رسید. چون بدانجا رسید، متوکل خود را از آن حضرت یک روز پنهان کرد. امام نیز در جایی معروف به خان صعلیک ماند و سپس متوکل دستور داد تا خانه ای به آن حضرت اختصاص دهند. آنگاه امام به آن خانه رخت کشید. ابو الحسن (ع) در طول اقامتش در "سرمن رای"، ظاهراً مورد اکرام قرار داشت اما متوکل همواره در اندیشه طرح حیلۀ ای برای از بین بردن آن امام بود ولی توفیق نمی یافت.

سال تبعید به سامرا

نسبت به سال احضار امام هادی (ع) به "سامرا" در بین مورخان اختلاف وجود دارد برخی از منابع زمان احضار حضرت را، سال 243 ذکر کرده اند و (ابن صباغ مالکی) بر این نظریه تصریح دارند.

آنچه می توان به عنوان مؤید این نظریه ذکر کرد تاریخی است که در بعضی از منابع مانند "الارشاد" "کشف الغمه" و "فصول المهمه" در ذیل نامه متوکل به امام (ع) ثبت شده است. به احتمال قوی مستند "ابن صباغ" هم همین نامه است.

بنا بر این قول، مدت امامت امام هادی (ع) در "سامرا" تا زمان شهادتش حدود یازده سال است. ولی منابع، بیشتر مدت اقامت امام هادی (ع) در "سامرا" را بیست یا بیست و اندی سال نوشته اند و با توجه به اینکه زمان شهادتش به اتفاق مورخان، سال 254 هـ بوده است. سال تبعید 234 خواهد بود. آنچه میتوان در تقویت این قول آورد دو مطلب است:

1- شیخ کلینی نامه متوکل به امام (ع) را بدون ذکر تاریخ آن آورده است و تنها در سند نامه به تاریخ 243 به عنوان زمانی که راوی، نسخه ای از نامه یاد شده را از "یحیی بن هرثمه" گرفته اشاره کرده می نویسد:

محمد بن یحیی از برخی اصحاب نقل کرده است که گفت: من نسخه ای از نامه متوکل به ابو الحسن ثالث (ع) را در سال 243 از "یحیی بن هرثمه" به دست آوردم.

بنا بر این نقل، سال 243 زمان دستیابی به نامه متوکل بوده نه زمان نوشته شدن آن برای امام (ع) و ظاهراً مستند شیخ مفید "اربلی" و "ابن صباغ مالکی" مبنی بر آنکه زمان امامت امام (ع) در سامرا حدود یازده سال بوده است همان تاریخی که در پایان نامه متوکل بوده ذکر کرده اند.

2- توجه به موقعیت خاص امام هادی (ع) و دشمنی و کینه ورزی متوکل نسبت به علویان به ویژه آن حضرت، این نظریه را تأیید می کند. سال 243 همزمان با یازدهمین سال حکومت متوکل است. و از دید سیاسی بسیار بعید به نظر می رسد که متوکل، این دشمن سرسخت خاندان پیامبر (ص) که در سال 236 هـ ق مرقط مظهر و بارگاه ملکوتی امام حسین (ع) را به صرف آنکه الهام بخش آزادگان و سببل مبارزه با ستم بود ویران ساخت یازده سال از فعالیتها و تلاشهای گسترده پیشوای دهم (ع) که وجودش مایه امید و حرکت انقلابیون و محضرش سرچشمه زلال علوم و معارف اسلامی بود غافل باشد. در حالی که سال 234 مطابق با دومین سال زمامداری متوکل است و این مدت برای تحت نظر گرفتن فعالیتهای امام و ارزیابی اوضاع سیاسی و چگونگی برخورد با آن حضرت طبیعی است.

امام هادی (ع) سه روز پیش از دریافت نامه متوکل همراه فرزند خرد سالش امام حسن (ع) و دیگر اعضای خانواده به اتفاق "یحیی بن هرثمه" مدینه را به مقصد "سامرا" ترک کرد.

در بین راه، حوادثی رخ داد و کراماتی از آن حضرت سر زد در تاریخ ثبت است که برخی از آنها را به اختصار یاد آور میشویم:

1- "یحیی بن هرثمه" می گوید: در بین راه دچار تشنگی شدیم به گونه ای که خود و چارپایانمان در معرض نابودی قرار گرفتیم در این هنگام به دشت سرسبزی رسیدیم که درختها و چشمه های فراوانی داشت، بدون آنکه انسانی در آنجا باشد.

خود و چارپایانمان را سیراب کردیم و تا هنگام عصر به استراحت پرداختیم. سپس آنچه می توانستیم آب برداشتیم و به راه خود ادامه دادیم پس از آنکه مقداری راه رفتیم متوجه شدیم که یکی از خدمتکاران: کوزه نقره ای خود را جا گذاشته است. بدانجا بازگشتم، ولی وقتی به آن سرزمین رسیدم جز خشکی چیزی ندیدم و از آن همه سرسبزی و خرمنی و چشمه های آب اثری نبود.

کوزه را برداشتم و به سوی کاروان بازگشتم و به کسی چیزی نگفتم. وقتی خدمت امام (ع) رسیدم تبسمی کرد و چیزی نگفت جز آنکه از کوزه پرسید و من خبر دادم که آنرا پیدا کردم.

2- "یحیی بن هرثمه" می گوید: به دستور متوکل برای احضار علی بن محمد (ع) عراق را به مقصد حجاز ترک کردم. در میان یاران

من یکی از رهبران خوارج وجود داشت و نیز کاتبی بود که اظهار تشیع می کرد . من نیز بر آیین "حشویه" بودم . فرد خارجی و کاتب درباره مسائل اعتقادی با هم مناظره می کردند و من برای گذراندن سفر به مناظره آنان گویی می دادم . چون به نیمه راه رسیدیم مرد خارجی به کاتب گفت : مگر این سخن مولایتان علی بن ابیطالب نیست که هیچ قطعه ای از زمین نیست مگر آنکه قبری است . یا قبری خواهد شد ؟ اینک بدین خاک بنگر ، کجاست آنکه که در اینجا بمیرد ، تا خدا آن را قبر قرار دهد ؟ به کاتب گفتم : آیا این سخن شماست ؟ گفت : آری ، گفتم : مرد خارجی راست می گوید چه کسی در این بیابان وسیع خواهد مرد تا خداوند آنرا پر از قبر نماید ؟ وساعتی بر این گفتار خندیدیم ، به گونه ای که کاتب شرمنده و خوار شد .

هنگامی که وارد مدینه شدیم نزد "علی بن محمد" رفته نامه متوکل را به او تسلیم کردیم . امام (ع) نامه را خواند و فرمود : فرود بیایید از طرف من مانعی برای این سفر نیست .

چون فردا نزد او رفتیم ، با آنکه فصل تموز و هوا در نهایت گرمی بود امام (ع) خیاطی را مامور کرد تا به کمک گروه دیگری از خیاطان برای او و خدمتکارانش از پارچه های ضخیم ، "خفتان" بدوزند و تا فردا صبح تحویل دهند .

من از این سفارش امام (ع) شگفت زده شدم و با خود گفتم : در فصل تموز و گرمای شدید حجاز و در حالی که فاصله بین حجاز و عراق ده روز راه است ، این لباسها را به چه منظور تهیه می کند ! این مردی است که سفر نکرده و فکر می کند که در هر سفری انسان نیازمند چنین لباسهایی است ، و شگفت از شیعیان است که با این درک ، چگونه او را امام خود می پندارند !

چون زمان حرکت فرا رسید امام (ع) به خدمتکارانش دستور داد که لباس گرم همراه خود بردارند . تعجب من بیشتر شد و با خود گفتم : او می پندارد که در بین راه زمستان به سراغ ما خواهد آمد که این چنین دستور می دهد .

از مدینه خارج شدیم . هنگامی که به جایگاه مناظره رسیدیم ناگهان ابر تیره ای پدیدار شد و رعد و برق آغاز گشت . و چون بر بالای سرما قرار گرفت تگرگهای درشتی مانند سنگ به سرما ریخت . امام (ع) و خدمتکارانش "خفتان" را بر خود پیچیده و لباسهای گرم را پوشیدند به من و "کاتب" نیز لباس گرم داد .

بر اثر بارش این تگرگ هشتاد نفر از یاران من به قتل رسیدند . ابر از روی ما گذشت و گرما به حالت نخست بازگشت .

امام (ع) به من فرمود : ای یحیی ! به بازماندگان یارانت دستور ده مردگان را دفن کنند خداوند بیابانها را این چنین پر از قبر می کند . من خود را از اسب به زمین انداختم و رکاب و پای آن حضرت را بوسیدم و گفتم : شهادت می دهم که جز "الله" معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده او است و شما جانشینان خدا در زمین هستید ، من تا کنون کافر بودم ، ولی هم اکنون به دست شما اسلام آوردم .

از آن لحظه تشیع را برگزیدم و در خدمت امام (ع) بودم تا زمانی که درگذشت .

3- امام (ع) در ادامه راه خود ، به "بغداد" رسید ، "اسحاق بن ابراهیم" والی بغداد با آگاهی از خبر ورود امام (ع) به بغداد ، با فرماندهان و رجال مملکتی به استقبال آن حضرت آمد . "خضر بن محمد بزاز" می گوید :

برای انجام کاری از خانه بیرون رفتم و چون به "پل" رسیدم جمعیت انبوهی را دیدم که در نقطه ای جمع شده می گویند : "ابن الرضا (ع) از مدینه آمده است" سپس آن حضرت را دیدم که از "پل" عبور کرد و در حالی که جمعیت پیشا پیش و پشت سر او در حرکت بودند واردخانه "خزیمه بن حازم" شد .

اسحاق بن ابراهیم" در گفتگویی با "یحیی بن هرثمه" سفارش امام (ع) را به وی کرد و گفت :

این مرد ، فرزند رسول خداست ، و متوکل نیز کسی است که تو می دانی و بهتر می شناسی ، بنا بر این چنانچه متوکل را بر کشتن او ترغیب کنی بدون شك رسول خدا (ع) دشمن تو خواهد بود .

یحیی در پاسخ گفت :

سوگند به خدا جز خوبی چیزی دیگری از او سراغ ندارم .

نکاتی چند :

1- امام (ع) با رفتار و منش الهی اش و نیز ارائه پاره ای کرامات ، "یحیی بن هرثمه" فرمانده اعزامی متوکل را که ابتدا در راه اجرای ماموریت خود آن همه سرسرختی و قاطعیت نشان داد "آنچنان دگرگون ساخت که از راه باطل خود بازگشت و شفیفته و ارادتمند آن حضرت شد."

2- نکته مهم و درخور توجه ، خط و مشی عملی امام (ع) در برابر مامور ویژه متوکل ، که در طول سفر است بدون شك یکی از ماموریتهای مهم "یحیی بن هرثمه" گزارش چگونگی برخورد امام (ع) با نامه و خواسته متوکل همچنین رفتار و حرکات آن حضرت با ماموران حکومتی و افراد مختلف دیگر در طول سفر بود .

و این مطلب در اظهار نظر "اسحاق بن ابراهیم" در برخورد با "یحیی بن هرثمه" کاملا نمودار است .

ولی امام (ع) سیاست مبارزه منفی خود را آنچنان حساب شده و با دقت دنبال کرد که نه تنها بهانه ای به دست دشمن نداد ، بلکه به گونه ای رفتار کرد که بیک ویژه متوکلی اعتراف نمود که جز نیکی چیزی از آن حضرت ندیده است .

3- "یحیی بن هرثمه" هر چند در مدینه و در رویا رویی با آن همه شور و احساسات مردمی در حمایت از پیشوایان ، به میزان نفوذ امامان (ع) در دل توده های مردم و برخورداری آنان از این پایگاه قوی پی برد ، ولی شاید فکر می کرد این محبوبیت تنها در مدینه است و چون امام (ع) پا به خارج "مدینه" نهاد کسی او را نمی شناسد . ورود امام (ع) به "بغداد" و استقبال والی این شهر که به طور طبیعی به مقتضای منصبی که داشت از چهره های نزدیک و مورد اعتماد متوکل به شمار می آمد از آن حضرت و نیز سخنان او با "یحیی بن هرثمه" درباره امام (ع) و همچنین استقبال توده های مردم بغداد از امام (ع) و اجتماعشان گرد شمع وجودش و فریاد عارفانه ارادتمندان "قدم ابن الرضا من المدینه" (ابن الرضا) از مدینه تشریف آورده است و... فرصت و موقعیتی بود که فرمانده نظامی حکومت : در باورهای نا درست خود تجدید نظر کند و این بار ، امام (ع) را نه از زبان متوکل و در باریان بلکه از زبان توده مردم علاقه

مند به اسلام و پیامبر (ص) و خاندانش بشناسد ، آن هم مردمی که در "بغداد" پایتخت دوم حکومت عباسیان زندگی می کردند.

تبعید امام

جریان تبعید امام بدین گونه بود که در زمان متوکل شخصی به نام عبد الله بن محمد متصدی امور نظامی و نماز در مدینه بود و او به آزار امام هادی (ع) می پرداخت و نزد متوکل از این گرامی سعایت می کرد ، امام (ع) از سعایت او مطلع شد و در نامه ای دروغ و دشمنی عبد الله بن محمد را به متوکل تذکر داد ، متوکل دستور داد به نامه ی امام پاسخ دهند و او را محترمانه به سامرا دعوت کند . متن پاسخی که به امام نوشتند چنین است :

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد همانا امیر مقام شما را می شناسد و خویشاوندیت را مراعات می کند و حقت را لازم می داند امیر (عبد الله بن محمد) را به جهت جهالتش به حق شما و بی احترامی و اتهام نسبت به شما از مکانش در مدینه عزل کرد ، امیر می داند شما را این اتهامات بر کنار هستید و در گفتار و کردار نیاکان صدق نیت دارید و خود را برای انجام موارد اتهام آماده کرده اید ، و به جای او محمد بن فضل را قرار داد و به او دستور اکرام و احترام و اطاعت از فرمان و نظر شما را داده است ولی امیر مشتاق شما ست و دوست دارد با شما تجدید عهد نماید ، پس اگر شما هم ملاقات و ماندن نزد او را دوست دارید خود و هر کس از اهل بیت و دوستان و خادمان را که مایل هستید برگزینید و با فرصت و وقت مناسب به سوی ما بیایید وقت سفر و توقف در بین راه و انتخاب راه همه به اختیار شما ست ، و اگر مایل باشید یحیی بن هرثمه دوست امیر و سپاهیانش در خدمت شما حرکت کنند هر طور صلاح بدانید ، به او دستور دادیم از شما اطاعت نماید پس از خدا طلب خیر کن تا امیر را ملاقات کند و هیچکس از برادران و افراد خاندان و نزدیکانش نزد او از شما عزیز تر نیست . والسلام.

بدون تردید امام از سوء نیت متوکل آگاه بود ولی چاره یی جز رفتن به سامرا نداشت زیرا سربازدن از دعوت متوکل ، سندی برای سعایت کنندگان می شد و متوکل را بیشتر تحریک می کرد و بهانه مناسب به دست او می داد گواه آنکه امام از نیات متوکل آگاه بود و ناچار به این سفر رفته است آنکه خود بعدها در سامرا می فرمود : ((مرا از مدینه با اکراه به سامرا آوردند)) .

بهر حال امام نامه را دریافت داشت و عازم سامرا شد و یحیی بن هرثمه نیز با آن گرامی همراه بود چون به سامرا رسیدند متوکل نگذاشت امام همان روز داخل شهر شود و دستور داد او را جای نا مناسبی به نام (خان الصعاليك) که جایگاه گدایان و مستمندان بود جای دهند ، آن روز امام در آنجا ماند آنگاه متوکل خانه ای جدا گانه برای آن حضرت در نظر گرفت و امام را به آنجا منتقل ساخت و به ظاهر او را مورد احترام قرار داد و پنهران در صدد تضعیف و بد نام کردن امام بود ولی توانایی بر آن نداشت . (صالح بن سعید) می گوید : روز ورود آن حضرت به خان الصعاليك ،

خدمتش شرفیاب شدم ، و عرض کردم ، فدای تو شوم این ستمکاران در همه چیز می خواهند نور تو را خاموش سازند و در حق تو کوتاهی کنند تا آنجا که شما را در این کاروانسرای پست که کاروانسرای فقرا است فرود آورند .

آن گرامی با دست به سویی اشاره کرد و فرمود : این جا را ببین ای سعید ، من نگاه کردم باغهای آراسته و پر از میوه و جوی های جاری و حوریان و خدمتگزاران بهشتی همچون مرواریدهای پاکیزه و دست نخورده دیدم ، حیران شدم و بسیار تعجب کردم . فرمود : ما هر کجا باشیم این برای ماست ، ای پسر سعید ما در خان صعاليك نیستیم.

حضور در سامرا

امام هادی (ع) در مدت امامت در سامرا رنجهای بسیار به ویژه از سوی متوکل همواره مورد تهدید و آزار قرار می گرفت و با خطر رو برو بود نمونه هایی که دیگر ذکر می کنیم حاکی از وضع خطیر امام در سامرا و گواه بر تحمل و استقامت و سر سختی آن حضرت در برابر طاغوت های ستمگراست ؛ (صقر بن ابی دلف) می گوید هنگامی که امام هادی (ع) را به سامرا آوردند ، من رفتم از حال او جویا شوم ، (زرّامی) دربان متوکل مرا دید و دستور داد وارد شوم ، وارد شدم ، پرسید : برای چه کار آمدی ؟ گفتم : خیراست گفت : بنشین ، نشستیم ولی هراسان شدم و سخت در اندیشه رفتم و با خود گفتم اشتباه کرده ام که به چنین کار خطرناکی اقدام کردم برای دیدار امام .

زرّامی مردم را دور کرد چون خلوت شد گفت : چه کار داری و برای چه آمده یی؟ گفتم برای کار خیری .گفت : آیا آمده ای از حال مولای خود خبر بگیری. گفتم : مولای من کیست ؟ مولای من خلیفه است ! گفت : ساکت شو ، مولای تو حق است ، و مترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام خود می دانم . من خدای را سپاس گفتم ، و آنگاه او گفت : آیا می خواهی نزد او بروی ؟ گفتم : آری ، گفت : ساعتی بنشین تا حاجب البرید (پستچی) پیام آور بیرون رود ، و چون بیرون رفت به غلامش گفت : او را به حجره یی که آن علوی در آن زندانی است ببر و نزد او واگذار و برگرد .

چون به خدمت امام رسیدم ، آن گرامی را دیدم بر حصیری نشسته و در برابرش قبر حفر شده ای است ، سلام کردم ، فرمود : بنشین . نشستیم ، پرسید : برای چه آمده ای ؟ عرض کردم : آمده ام از حال شما خبری بگیرم . و بر قبر نظر کردم و گریستم.

فرمود : گریان مباش که در این وقت به من آسیبی نمی رسد من خدای را سپاس گفتم (آن گاه از معنای حدیثی پرسیدم و امام جواب فرمود ند و پس از جواب) فرمودند : مرا واگذار و بیرون برو که بر تو امن نیستیم و بیم آنست که آزاری بر تو رسانند.

هجومی دیگر به منزل امام (ع) : متوکل پس از بهبود از يك بیماری که از امام برای معالجه راهنمایی خواسته بودند و راهنمایی امام

مؤثر واقع شده بود؛ پانصد دینار خدمت امام ارسال داشت، و مادر متوکل نیز طبق نذری که برای بهبود فرزندش کرده بود، مبلغ ده هزار دینار در کیسه یی مهر وموم کرده نزد امام فرستاد.

از این مقدار مدتی طولانی گذشته، مردی به نام (بطحائی) نزد متوکل از امام سعایت کرده که اموال و سلاح و نفرات فراهم آورده و قصد قیام دارد.

متوکل به سعید حاجب، دستور داد با گروهی از لشکریان و مبارزان شجاع ناگهان به منزل امام هجوم ببرد و هرچه اموال و اسلحه بیابرد ضبط کرده بیاورد.

سعید می گوید: هنگامی که مردم به خواب رفتند همراه گروهی از جنگاوران بانردبانهای، سراغ خانه امام رفتیم، و بر بام خانه بر آمدیم و درب را باز کردیم باشمعها و چراغها و مشعلها هجوم بردیم و همه جای خانه را از بالا و پائین و گوشه و کنار جستجو کردیم. چیزی جز دوکیسه، یکی بزرگ پر از دینار که مهر وموم شده بود، و دیگری کوچک که در آن جز اندکی دینار نبود. و نیز یک شمشیر در غلافی کهنه که آویخته بود نیافتیم و امام را دیدیم بر حصیری ایستاد و نماز می گزارد جبه پشیمی بر دوش و کلاهی بر سر داشت و به ورود و هجوم ما اعتنا نیکرد، دو کیسه پول، شمشیر را نزد متوکل بردم و گفتم آنچه از مال و اسلحه یافتیم این است، و جریان را به او گزارش دادم.

متوکل مهر مادر خویش را بر کیسه ای که پر از دینار بود دید مادر خود را خواست و از او چگونگی را پرسید.

مادرش گفت: آنگاه بیمار که بودی نذر کردم اگر خدا به تو بهبودی بخشد ده هزار دینار از مال خود به ابو الحسن بدهم و آنرا در همین کیسه گذاشته نزد او فرستادم و این مهر وموم، مهر وموم من است.

متوکل پانصد دینار دیگر بر پانصد دینار ی که قبلا داده بود افزود و به سعید حاجب گفت: دو کیسه و شمشیر را به او باز گردان و از سوی ما عذر خواهی کن.

سعید می گوید: آنها را باز گرداندم و عرض کردم امیر عذر خواهی می کند و پانصد دینار بر پانصد دینار قبلی افزوده است.

مرا را نیز عفو کن چون من بنده و مامورم و یا رای سر پیچی از فرمان امیر را ندارم.

آن گرمی فرمود: (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) دیری نمی یابد که ستمگران در می یابند به کجا باز گشت می نمایند.

سر انجام حکومت ننگین متوکل پایان یافت، و به تحریک پسرش (منتصر) گروهی از سپاهان ترک او را به همراه وزیرش فتح بن خاقان در حالیکه به عیش و میگساری مشغول بود به قتل رساندند.

منتصر صبح همان شبی که متوکل به قتل رسید خلافت را در دست گرفت و دستور داد برخی از کاخهای پدرش را خراب کردند. او نسبت به علویان آزاری نداشت و عطا و عطف او از خود نشان داد و اجازه داد به زیارت قبر امام حسین (ع) بروند و به آنان نیکی و احسان می کرد. و نیز دستور داد فدک را به اولاد امام حسن (ع) و امام حسین (ع) باز گردانند و اوقاف مربوط به آل ابی طالب را آزاد سازند. دوران خلافت منتصر کوتاه و فقط شش ماه بود پس از او پسر عمویش (مستعین) نوه معتصم به خلافت رسید و همان روش خلفای اسبق را در پیش گرفت، در حکومت او گروهی از علویان قیام کردند و کشته شدند مستعین در برابر شورش سپاهیان ترک خود نتوانست مقاومت کند و شورشیان (معتز) را از زندان بیرون آوردند و با او بیعت کردند.

کار معتز بالا گرفت و سر انجام مستعین حاضر به صلح با معتز شد به ظاهر معتز با او صلح کرد و او را به سامرا فراخواند و فرمان داد در بین راه او را بکشند.

مستعین دست برخی از نزدیکان خود و سران ترک را در حیف و میل بیت المال باز گذاشته بود و نسبت به امامان معصوم، رفتاری بسیاری ناروا داشت.

و بنا بر برخی روایات مورد نفرین امام حسن عسکری (ع) قرار گرفت و از بین رفت.

پس از (مستعین) (معتز) پسر متوکل و برادر منتصر خلافت را بدست گرفت، رفتار او نیز نسبت به علویان بسیار بد بود، و در حکومت او گروهی از علویان کشته یا مسموم شدند، و امام هادی (ع) نیز در زمان او به شهادت رسید.

معتز سر انجام با شورش سران ترک و دیگران روبرو شد و شورشیان او را از کار بر کنار کرد و پس از ضرب و جرح در سردآبی افکندند و درب آنرا مسدود ساختند تا در همانجا به هلاکت رسید.

محروریت امام و شهادت: هر اندیشمندی با نگاهی به زندگی امام هادی (ع) در می یابد که آن گرمی در سراسر عمر، با خفقان و محرومیت رنج آوری روبرو بوده است.

و البته این وضعیت منحصر به زمان او نبود بلکه در تمام دوران بنی امیه و بنی عباس فرجه هایی محدود وضع به همین منوال بود خلفای غاصب جامعه و مصالح آنرا نادید می گرفتند و مردم را وسیله ای در جهت منافع خود می پنداشتند. در حکومت خلفای ستمگر چنان رعب و وحشت حکمفرما بود که مردم جزئیات و شهادت نداشتند علیه طاغوتها بیا خیزند و از رهبری امامان معصوم بهره بگیرند و حکومت راستین اسلام را بر قرار سازند، بهمین جهت رابطه امت با امام بسیار محدود بود و چنانکه گذشت حکومت وقت امام هادی (ع) را به اجبار از مدینه به مرکز خلافت آنروز یعنی سامرا آورد، و آن بزرگوار را کاملا تحت مراقبت نگهداشت در عین حال امام با تحمل همه رنجها و محدودیتها هرگز به کمترین تفاهمی با ستمگران تن نداد و بدهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه منفی و عدم همکاری او با خلفا برای طاغوتها هراسی آور و ناگوار بود و بنی عباس پیوسته از این مساله رنج می بردند، و سر انجام به تنها راه چاره رسیدند، و آن خاموش کردن نور خدا و قتل آن بزرگوار بود.

بدین ترتیب امام هادی (ع) نیز همانند نیاکان گرمایش به مرگ طبیعی از دنیا نرفت و در زمان خلافت معتز عباسی مسموم گردید و در سوم ماه رجب رحلت فرمود و در سامرا در خانه خویش به خاک سپرده شد.

معتز و اطرافیان او همچنان در صدد بودند خود را دوست دار امام (ع) جلوه دهند، و با شرکت در مراسم نماز و تدفین امام به نفع اغراض

شوم خود بهره برداري کنند وبا عوامفريبي بر جنايت خویش سر پوش بگذارند ، اما به اعتقاد ما شيعيان بر بدن امام ، امام بايد نماز بگذارد و به همين جهت پيش از آنکه جنازه مطهر امام را بيرون برند امام حسن عسکري (ع) فرزند برومند امام هادي (ع) بر پدر شهيد خود نماز خواند وبعد که جنازه بيرون آورده شد ، معتز برادرش احمد بن متوکل را فرستاد تا بر امام در خيابان نماز بخواند . در تشييع امام انبوه مردم شرکت کردند وجمعيت زياد شد وگريه وشيون بالا گرفت وپس از انجام مراسم جنازه را به خانه آن حضرت باز گرداندند ودر آنجا دفن کردند .

بروز آشوبها وفتنه ها در قلمرو اسلامي

دوران امامت حضرت هادي (ع) وپس از آن دوران امامت امام عسکري (ع) قلمرو خلافت اسلامي صحنه درگيري ها و آشوبها وجنبشهاي مسلحانه گروههاي مختلف با انگيزه هاي گوناگون بود وبرخوردهاي اعتقادي ومناقشات علمي دوران مأمون در اين دوره جاي خود را به تحركات سياسي وبرخوردهاي نظامي داده بود.

گسترش دامنة آشوبها وحرکتهاي نظامي در اين دوره معلول عوامل مختلفی بود که عمده ترين آنها عبارت بود از : ضعف وهرج و مرج دستگاه خلافت ، فاصله گرفتن زمامداران از اسلام ، روي آوردن بع عياشي وخوشگذراني ، روي کار آمدن ترکان خشن ، ما جرا جو وتوسعه طلب ووارد آمدن فشارهاي سياسي واقتصادي بيش از حد بر توره هاي مردم از ناحيه دست اندر کاران حکومت به ويژه ترکان .